

بخش بزرگی از درآمد او ضرورتاً از کار دیگران بدست میآید .
 آماری که در دسترس ما است نشان میدهد که اگر چه دیوان سالاری در دوران پیش از برنامه پنجساله اقتصادی از موفقیت‌های ممتازی برخوردار بود ، اما در اکثر موارد با هیچ محاسبه‌ای نمی‌توان گفت که از کار دیگران ارزش افزونه دریافت میکرد . اما از زمان آغاز معرفی برنامه پنجساله اقتصادی بویژه میتوان بدینی شد که حقوق دیوانسالاری به‌میزان زیاد از ارزش افزونه تشکیل میگردد .

مدیریت غلط دیوانسالاری

در نظام سرمایه‌داری که بر پایه مالکیت خصوصی وسائل تولید است ، سرمایه دار از حرکت خود بخودی بازار بعنوان قطب نمای مالی خود استفاده میکند که کورکورانه قیمت عوامل ضروری تولید و خود کالا را تعیین مینماید . او مجبور به استفاده از يك روش حسابداری دقیق است و در صورتیکه در محاسبات اشتباه کند مجازات او زیان مالی است و در صورت اشتباهات بزرگ، محکوم به ورشکستگی میباشد . در يك اقتصاد دولتی شده ، یعنی آنجا که تعیین قیمت‌ها اکثراً از طریق اداری انجام میشود و حقوق مدیر کارخانه هیچگونه ارتباط مستقیم با شرایط واقعی اقتصادی کارخانه او ندارد ، اهمیت محاسبات دقیق ضرورت حیاتی پیدا میکند ، همان‌طور که مدیر کارخانه در صورت لزوم میتواند عیوب کارخانه را برای مدت زیادی پنهان کند ، او تنها تحت کنترل قوانین بازار نیست و بدون حسابرسی دقیق هر گونه ناهماهنگی در يك کارخانه را میتوان بحساب کارخانه‌های دیگر نیز منظور کرد و بدینسان به ناهماهنگی‌ها همچنان افزود و میگردد . کرملین میتواند يك مدیر ناموفق را مجازات کند اما عدم موفقیت آنها پس از وارد آمدن خسارت بروز میکند . همچنین ، ماهیت اداری و بسیار خشن و شدید مجازات قابل اجرا (تنزل رتبه ، زندان و غیره) صرفاً پنهان کاری مدیران را تسریع و تشویق میکند و انگیزه‌های شدیدی را در مدیران بوجود میآورد که با همکاری مقامات دیگر اداری دست به توطئه بزنند ، بعلاوه ، همین کیفیت رخصتناك مجازات هم

اگر سبب توس نگیرد ، مطمئناً در هر مدیری که با هر گونه تصمیم گیری و یا احتمال زیان و ضرری روبرو میشود ، ایجاد احتیاط بسیار میکند . در نتیجه این امر باعث يك گرایش بیش به —————
 "آبالی گری" ملموس در مدیریت صنایع شروری گشته است و افزایش تعداد افراد غیر مولد بطرز تهوع آوری ادامه مییابد . این مدیران بخوبی از ماهیت کینه توزانه اجرای احکام که مانند شبحی آنان را تعقیب میکند آگاه هستند و میدانند که سرنوشت آنان بستگی به تصمیمات مستبدانه ای دارد که ناشی از يك جریان کلی سیاسی است و میتواند کرارا در عرض يك شبانه روز بصورت مختلف سرکوب شوند و سرکوب هم میشوند .

بالاخره این يك قانون کلی است که پیچیدگی و گوناگونی فراوان در هر اقتصاد صنعتی مدرن ، داشتن بالاترین درجه ابتکار و خود مختاری و بصیرت هر چه بیشتر مدیریت را ضروری میسازد اما تسلط دیوانسالاری شدید در شوروی در تضاد مستقیم با تحقق این ضرورت است .

صنعتی کردن استالینیستی، حرکتی برنامه ریزی شده است . البته اگر درك ما از برنامه ریزی هدایت از موكز باشد ، اقتصاد ، در نظام سرمایه داری خصیصی ، كوركورانہ عمل میکند ، و از آنرو در هر لحظه ای حاصل جمع بسیاری از تصمیمات خصوصی و خود مختار است . اما در شوروی ، دولت در تمام موارد تصمیم میگیرد . حال اگر درك ما از "اقتصاد برنامه ریزی شده" اقتصادی است که تمام عوامل ترکیب کننده آن هماهنگ شده است و اصطکاکات در آن به حد اقل رسیده است و بعلاوه در تصمیمات اقتصادی، دوراندیشی غالب است . بنا براین اقتصاد شوروی همه چیز هست بجز برنامه ریزی شده . نخستین برنامه پنجساله اقتصادی با این فرض طرح شده بود که کشاورزی بطور کلی در دست کشاورزان خصوصی باقی بماند (در آخرین سال برنامه اقتصادی، کولخوزها می بایست تنها ۱۱/۵ درصد کل غلات کشور را تولید کنند) ۲۳۰ اما سرانجام ۷۰ درصد، کشاورزی در کولخوزها و سوخوزها تولید گردید . افزایش احشام چنین پیش بینی شده بود : اسب ۶/۱ میلیون ، گاو ۱۴/۵

* تحقیق و تفحص در موضوع بسیار جالب برنامه هدایت از مرکز در سرمایه داری خصوصی کنونی بویژه بعنوان ابرار اقدام مهم زمان جنگ ، از بحث حاضر در این کتاب خارج است .

میلیون ۱۲/۲ خوک ۱۲/۲ میلیون ۲۸/۸ و بز ۶۹/۶
 میلیون ۲۳۱۰ اما در واقع تعداد احشام نه تنها افزایش نیافت بلکه
 کاهش نیز داشت : اسب ۱۳/۹ میلیون ۳۰/۲ گاو ۲۰/۲ خوک
 ۱۴/۴ میلیون ۹۴/۶ و بز ۱۵۳/۱ میلیون ۲۳۲۰
 برنامه اقتصادی همچنان فرض را بر آن داشت که روابط بین تمام بخش های
 اقتصادی بر پایه مبادله بازار باشد. — در حالیکه این دوره منجر به
 جیره بندی کامل شد. فرض دیگر بر آن بود که تعداد کارگرانی که در استخدام
 اقتصاد دولتی بودند ۳۳ درصد افزایش یابد — ۲۳۳ اما در حقیقت ۹۶/۶
 درصد افزایش یافت ۲۳۴ فرض بر آن بود که سطح زندگی مردم بهبود یابد
 ولی کاهش یافت. میتوان فرض کرد که اهداف میزان تولید کالاهای متفاوت
 در ارتباط متقابل با هم قرار دارند اما میزان تحقق اهداف مختلف بسیار
 متفاوت بود. برنامه اقتصادی پیش بینی میکرد که جمعیت روستاها ۹ درصد
 جمعیت شهرها ۲۴/۴ درصد و کل جمعیت ۱۱/۸ درصد افزایش یابد. اما
 ارقام واقعی افزایش جمعیت به ترتیب از این قرار بودند : در روستاها ۱/۱
 درصد در شهرها ۴۰/۲ درصد و در مجموع ۸/۱ درصد. در برنامه های
 بعدی نیز همین اتفاق رخ داد. تورم (افزایش سطح قیمت ها در فاصله
 بین دو دهه دوران برنامه ریزی از ۱۵۰۰ درصد کمتر نبود) — قحطی
 و حشتناک سالهای ۴۳-۱۹۳۲، اقدامات نظامانه بر ضد کشاورزان و کارگران
 همه علائم و عدم دوراندیشی دیوان سالاری در اداره اقتصاد و وجود ناهماهنگی
 در بین عوامل مختلف وابسته به یکدیگر در اقتصاد است.
 عدم همکاری زیادی بین کارخانه های مختلف وجود دارد. برای نمونه :
 بنا به گفته دمیانوویچ Demianovich، سرمهندس کارخانه تراکتور سازی
 استالینگراد، در اکتبر ۱۹۴۰، ۷۵۳ تراکتور به ارزش ۱۸ میلیون روبل
 در حیاط کارخانه جمع آوری شده بود. زیرا فاقد قسمتهائی بود که باید بسته
 بهای ۱۰۰۰۰۰ روبل از کارخانه های کوچکتر خریداری میشد. همین امر
 باعث اختلال شدید در تولید گردید. ۲۳۵
 نابسامانی بسیار زیاد اقتصادی، در پدیده های که باین شدت برای
 شوروی عجیب بود آشکار گردید : کارخانه های مختلف، کالاهای مشابه

را با قیمت های بسیار متفاوت تولید میکنند . بدینسان تولید سالیانه آهن خام و فولاد بر حسب هر کارگردار کارخانه های مختلف در ۱۹۳۹ از این قرار بود : ۲۳۶

کارخانه	آهن خام (تن)	فولاد (تن)
کمباین ماگنیتوگورسک Magnitogorsk Combine	۲۸۴۰	۱۱۶۸
کمباین کوزنتسک Kuznetsk Combine	۲۳۲۴	۱۳۸۹
کارخانه کریووی راک Kirvoy Rog	۱۷۳۳	—
زاپوروزستال Zaporozhstal	۱۶۷۹	۱۰۷۴
آزوستال Azovstal	۱۶۴۲	۶۶۴
کارخانه کروف Korov	۲۱۰۲	۵۲۳
کارخانه دزرژینسکی Dzerzhinsky	۷۸۵	۵۲۹
کارخانه پتروسکی Petrovsky	۷۹۹	۲۹۹
کارخانه کراماتورسک Kramatorsk	۷۲۵	۲۹۳
کارخانه ارد ژونیکیدز Ordzhonikidze	۷۰۷	۴۰۰
کارخانه فرونز Frunze	۶۳۶	۴۰۳

کتابی که جدول بالا از آن گرفته شده است ، کاملاً روشن میکند که دلیل اصلی چنین تفاوت های فاحشی ، در بازدهی کار و اختلاف شرایط طبیعی تولید نیست ، بلکه لوازم تکنیکی کارخانه ها است . ۲۳۷ در بسیاری موارد ، حتی اگر هیچگونه تفاوت فاحشی در لوازم تکنیکی کارخانه های مربوطه وجود نداشته باشد ، باز هم هزینه تولید بسیار متفاوت است ، ایزوسیتا مینویسد :
گاهی دو کارخانه که تحت نظر يك وزارتخانه هستند و از لوازم مشابهی

استفاده میکنند، بار هم هزینه تولید بسیار متفاوتی دارند. در يك مسلسلزده هزینه اجرائی يك کارخانه ۲ یا ۳ برابر بیشتر از دیگری است. اگر انضباط در رابطه با کارکنان کارگاه ایجاد شود، عده ها هزار کارگر غیر ضروری میتوانند مرحض شوند تا هزینه تولید بطرز فاحشی کاهش یابد. ۲۳۸۰۰

دلیل دیگری که برای تفاوت هزینه ها وجود دارد، تفاوت ناخشی در میزان کالاهای ناقص است. در گزارش وزیر مالی وقت زورو Zverev، پسر سرای مالی درباره بودجه دولت در ۱۹۴۷ آمده است که در دو کارخانه تولیدکننده لامپ های برق، هزینه تولید در یکی ۵ برابر بیش از دیگری است. دلیل او این بود که در یکی ۴۷/۳ درصد تولید ناقص وجود دارد، در حالیکه در دیگری این میزان تنها ۷/۳ درصد است. بدیهی است که در شرایط سرمایه داری بر اساس مالکیت خصوصی چنین تفاوت های فاحشی در هزینه تولید وجود ندارد و کارخانه های قدیمی بسرعت از گردش خارج میشوند. البته نگاهداری چنین کارخانه هایی، بدون برابر کردن و یا تقریباً برابر کردن هزینه تولید، از نقطه نظر کلی اقتصادی موجب زیان فراوان است. این عدم هماهنگی در بین صنایع مختلف و ناهمگونی در توسعه آنها، در نوسانات شدید قیمت ها و در عدم روابط هماهنگ بین آنها نشان داد.

میشود. دکتر جزنی این حقیقت را بخوبی آشکار میسازد. یکی از مثال های او چنین است:

"افزایش قیمت چوب و تخته در دوران برنامه اقتصادی، بسیار ناهماهنگ بود. پس از اندکی کاهش در سالهای ۲۸-۱۹۲۷، قیمت تخته بیش از ۱۰۰ درصد افزایش یافت و قیمت های جدید از اول آوریل ۱۹۳۶ عملی گردید و بدینسان این گرانی قیمت حلیرغم تورم، کمبود شدید چوب و بریدن چوب های جنگلی بیش از مقداری که از نظر اقتصادی منطقی است، برای مدت ۱۳ سال بدون تغییر باقی ماند. قیمت تخته تقریباً سه برابر افزایش یافت

و قیمت‌های جدید از اول ژانویه ۱۹۴۹ عملی گردید که ۷ برابر بیش از قیمت سال‌های ۲۷-۱۹۲۶ بود .

قیمت چوب گرد که به مقدار بسیار زیاد مستقیماً در امور ساختمانی در شروی بکار می‌رود بین سال‌های ۲۷-۱۹۲۶ تا ۲۸-۱۹۲۷ به میزان ۷/۱۴ درصد کاهش یافت و سپس در سال ۱۹۳۶ تا حدی افزایش یافت . قیمت چوب دوباره در ۱۹۴۴ اندکی افزایش پیدا کرد ، اما هنوز تنها کمی بیش از قیمت سال‌های ۲۷-۱۹۲۶ بود . پس از آن به منظور جبران چنین عقب افتادگی ، قیمت چوب در ۱۹۴۹ ناگهان با یک جهش ۵/۴ برابر افزایش یافت و تقریباً ، قیمت چوب نزدیک به ۵۰ درصد قیمت تخته (چوب بریده شده) در ۲۷-۱۹۲۶ رسید . در ۱۹۳۶ اندکی بیش از ۲۰ درصد قبلی افزایش یافت ، این درصد در سال ۱۹۴۴ به ۳۰ درصد و در ۱۹۴۹ از ۴۰ درصد نیز تجاوز کرد .

قیمت چوب‌های ارتباطی راه آهن ، یعنی تولید ساده الوار ، جریان دیگری را نشان داد : که در سال ۱۹۳۶ دو برابر و در سال ۱۹۴۳ بیش از دو برابر شد ، و دوباره در ۱۹۴۹ به بیش از دو برابر آن هم رسید . در نتیجه ، قیمت‌هایی که از اول ژانویه ۱۹۴۹ به مرحله اجرا درآمد ۱۰۴ برابر سطح ۱۹۲۷ بود .

۲۴۰۰۰

جزئی در يك كتاب دیگر نمونه دیگری از عدم ارتباط بین بهای کالاهای رقابتی و یا بین قیمت مواد اولیه و بهای کالاهای تمام شده ارائه میدهد :

او مینویسد : « در ۱۹۳۳ قیمت نفت سفید که در امور فنی مورد استفاده قرار میگیرد ، ۱۰ برابر افزایش یافت ، این قیمت در سطحی معادل ۴۵ برابر بهای ذغال سنگ مرغوب بود که مستقیماً از معدن استخراج میشد . در ۱۹۴۹ قیمت همان نوع نفت سفید به حدود ۶ برابر قیمت ذغال سنگ افزایش یافت . هیچگونه توجیهی برای چنین جهشی وجود نداشت — حتی هیچگونه توضیحی هم برای آن وجود ندارد — نرخ های متفاوت بین نفت سفید و ذغال سنگ ، موردی افراطی است ، اما تعداد جهش های غیر قابل توجیه در قیمت ها و روابط نرخ ها نامحدود است . در ۱۹۴۹ ، انواع مهم لوله فولاد ، ۵-۶ برابر قیمت ذغال سنگ بود و در نیمه دوم ۱۹۵۰ ، این رابطه فقط ۳ به یک بود . ۲۴۱۰ و دوباره : « در عرض یکسال (۱۹۴۹) افزایش قیمت ماشین آلات به ۳۰-۳۵ درصد رسید ، و سپس حذف کل این افزایش و حتی مقداری بیش از آن نیز در سال بعد (۱۹۵۰) و یا افزایش نرخ باربری راه آهن در مسافت های کوتاه ، کمتر از مسافت های دور (بنا به تجدید نظر در نرخ ۱۹۳۹) و سپس برعکس کردن آن در تجدید نظر بعدی (۱۹۴۹) ۲۴۲ اشتباه بزرگی بود . »

نمونه بارز روش های نامتناسب در تنظیم قیمت ها و عدم ارتباط بین آنها را خود استالین چنین بیان کرد ماست :

برنامه ریزان و مجریان اقتصادی ما ، بجز در چند مورد استثنائی از عمل کردن قانون ارزش آگاهی ندارند ، آنها مطالعه نمیکنند و قادر نیستند که در محاسبات خود آنها را در نظر بگیرند . این در واقع حکایت از اغتشاشی دارد که هنوز در دایره سیاست تثبیت قیمت ها حاکم است . در اینجا يك نمونه از چندین نمونه را می آوریم ، چندی بیش تصمیم گرفتند شد که قیمت پنبه و غله به نفع رشد ، پنبه تنظیم گردد ، قیمت های دقیقتری برای فروش غله

به پنبه کاران ارائه شود و قیمت پنبه که به دولت تحویل میگردد افزایش یابد . برنامه ریزان و مجریان اقتصادی ما در این مورد پیشنهادی ارائه دادند که اعضای کمیته مرکزی را بنکلی مبهوت ساخت . آنها پیشنهاد کردند که قیمت يك تن غله عملاً در همان سطح يك تن پنبه باشد . علاوه بر آن قیمت يك تن غله را برابر با يك تن نان پخته شده تعیین کردند . در جواب اعضای کمیته مرکزی که اظهار داشتند قیمت يك تن نان باید بیشتر از يك تن غله باشد زیرا شامل هزینه بیشتر آسیاب کردن و پختن است و این حقیقت که بطور کلی پنبه از غله گرانتر است توسط قیمت بازار جهانی تعیین شد ماست پیشنهاد کنندگان نتوانستند جواب منطقی بدهند . کمیته مرکزی ناچار شده که این مشکل را بدست خود حل کند و قیمت غله را کاهش و قیمت پنبه را افزایش دهد . ۲۴۳

عجب اغتشاشی ! و آنهم در بالاترین سطوح مملکتی .

يك بدیده عجیب دیگر که در مورد عدم هماهنگی بین هزینه از کارخانه ها آشکار شد ، وجود گروهی واسطه بود . کار آنها پیدا کردن کارخانه هایی بود که نیاز و یا کمبود داشتند و در برابر پولی که دریافت میداشتند معاملات پایا پای بین آن کارخانه ها ترتیب میدادند و در نتیجه ناقض قیمت هائی میشدند که بوسیله مسئولین تثبیت شده بود . پلانواخوزیا ایستوف P.Khoziaistov

گزارشی داد که در آن يك کارخانه ماشین آلات سنگین به منظور خرید ۲/۵ میلیون آجر، نه تنها پرداخت بهای رسمی آجرها را به يك تشکیلات ساختمانی پیشنهاد کرد ، بلکه تحویل ۸۰۰ تن ذغال سنگ ، ۲۵۰ تن چوب ، ۱۱ تن نفت و تعداد بیشماری کالاهای دیگر را نیز علاوه بر آن وعده داد ، ۲۴۴ که تمام اینها غیر قانونی است ولی با اینحال در سطح وسیعی انجام میگردد ؛ دولت

دیوان سالاری که چنین اعمالی را ممنوع میکند ، خرد بوجود آورنده آنست .
نمونه دیگر در این زمینه، بازار کولخوز است که مخصوصا در زمان جنگ
بدلیل جیره بندی مواد غذایی رونق بسیار داشت و از هر لحاظ دیگر جز
نامش يك " بازار سیاه " واقعی بود .

همچنین پیدایش **Tolkach** تولکاج - تسریع در امر تحویل -
که کاملاً بطرز غیر قانونی ، مبالغ هنگفتی را بمنظور تهیه مواد ، ماشین آلات و
غیره بخرد اختصاص میداد و همچنین اهمیت فراوان **blat** یا اعمال
نفوذ شخصی برای بدست آوردن مواد ، وسائل و غیره که برای روسای کارخانه ها
نیز ممنوع بود . اما مطبوعات شوروی گواه کثرت رجوع چنین پدیده های در سطح
زیع است .

وسعت تضادهای موجود بین موسسات ، تراست ها ، **Glavks** وزارتخانه ها
و غیره را میتوان از وجود مقررات متعدد در بین آنها دریافت . برای نمونه
در ۱۹۳۸ ، بیش از ۳۳۰۰۰۰ مورد در **Gosarbitrazh** هیئت
داوری دولت ، که دادگاه ویژهای برای حل اختلافات بین ارگانهای اقتصادی
است) تحت تعقیب قانونی قرار گرفتند . ۲۴۵۰ البته این رقم شامل اختلافات بین
واحد های اقتصادی **Glavks** و کارخانه های متعلق بیک وزارتخانه -
نیست به اینگونه مسائل در بخشی از هیئت داورى رسیدگی میشود . برمن **Berman**
مینویسد: انواع اختلافاتی که برای رسیدگی به **Gosarbitrazh** رجوع میشود
مشخص ، متمایز هستند . بسیاری از این اختلافات بخاطر کیفیت کالاها -
است که بموجب قراردادها تهیه شده اند و بسیاری نیز مربوط به مسائل -
قیمت ها است ، زیرا گذشته از اینکه قیمت ها تثبیت شده اند ، شیوه های بسیاری
برای پرهیز یا گریز از تثبیت قیمت ها وجود دارند . ۲۴۶۰
یکی از مهمترین عوامل مدیریت نلط همراه با دیوانسالاری ، همان تغییر
سریع و مستبدانه تصمیمات خود دولت مرکزی است . چند نمونه زیرگواه این
واقعیت است .

برای مدت چند سال قبول این مسئله که صرف نظر از سطح تکنیکی مطلوب ، در
تولید هر چه موسسه بزرگتر باشد بهتر است نشان وفاداری به سیستم بود . بنا بر این
استالین اعلام کرد : " تمام استدالات " علمی " در مخالفت با امکان واقداً م

بهایجاد کارخانه های وسیع غله که ظرفیت هر يك ۵۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ هكتار باشد درهم کوبیده و نابود شد. ماست ۲۴۷۰۰

در ۱۹۳۰ ه کولخوزمائی تشکیل شد که یکی از آنها شامل ۵۰ دهکده و بوسعت ۸۴۰۰۰ هكتار و دیگری شامل ۲۹ دهکده و بوسعت ۳۳۵۵۳ هكتار بود. ۲۴۸۰ اما پس از زیان های هنگفت و دولت در صدد جبران آن برآمد. در ۱۹۳۸، کولخوز متوسط مساحتی داشت برابر با ۴۸۴ هكتار زمین مزرععی. برای مدت ۹ سال (۳۷-۱۹۲۸) تمایل به ایجاد موسسات غول پیکر پیش از شروع يك واکنش، دائما در تغییر بود و پس از آن "Gigantomania" عشق به غول پیکری "نتیجه فعالیت های مهلك" "تروتسکیست ها" فاشیست "اعلام گردید."

در مواقع دیگر اهدا، تولیدی در سطح بسیار بالائی قرار گرفت و میزان سرعت آن قدری مخاطره آمیز شد، که باعث زیان های دهشتناکی در اتلاف و از بین رفتن ماشین آلات، مواد و نیروی کار گردید. برای نمونه ج. ک. آورد زونیکیدز G.K. Ordzhonikidze کمیسر صنایع سنگین در هشتدهمین

کنگره حزب اعلام کرد (۳۰ ژانویه ۱۹۳۲) که هدف برای سال ۱۹۳۲ از این قرار است: "در طول یکسال ما باید ظرفیت کارخانه های فلز را بیش از دو برابر کنیم و یعنی آنرا به ۱۴-۱۳/۵ میلیون تن (آهن خام) افزایش دهیم. باید دید، تکمیل برنامه تولید صنایع آهن و فلز در ۱۹۳۲ به چه معنا است؟ یعنی در یکسال افزایشی برابر با ۴ میلیون تن. حال باید دید کشورهای سرمایه داری در چه مدتی به چنین افزایشی دست یافتند؟ انگلستان ۳۵ سال ۰۰۰ آلمان ۱۰ سال ۰۰۰ و آمریکا ۸ سال ۰۰۰ اما شوروی باید در طول یکسال به چنین افزایشی دست یابد. ۲۴۹۰ در واقع این عمل در شوروی یکسال طول نکشید، بلکه ۶ تا ۷ سال بطول انجامید."

هنگامیکه ارگان کمیسیون برنامه ریزی، هدف دومین برنامه پنجساله اقتصادی را طرح میکرد، موضع نامعقول تری اتخاذ کرد و اعلام داشت که در ۱۹۳۷ شوروی: ۵۵۰-۴۵۰ میلیون تن ذغال سنگ، ۱۵۰ میلیون تن نفت خام، ۶۰ میلیون تن آهن خام، ۱۵۰ میلیون کیلووات ساعت انرژی تولید خواهد کرد. این برنامه، اجبارا در هفدهمین کنفرانس حزب

به نصف کاهش یافت (ژانویه ۱۹۳۲) و در هفدهمین کنگره حزب : ژانویه
 (۱۹۳۴) باز هم بیشتر کاهش پیدا کرد و بالاخره این طرح به تصویب رسید .
 يك مقایسه ساده از اهداف ، نشان میدهد که تا چه حد برنامه‌های دولت
 مستبدانه و تخیلی است : ۲۵۰

برنامه تولید برای سال ۱۹۳۷

برنامه GOBP 1.5m کمپسرون برنامه ریزی (۱۹۳۱)	هفدهمین کنفرانس حزب (۱۹۳۲)	هفدهمین کنفره حزب (۱۹۳۴)	تحقیق واقعی (۱۹۳۷)
ذغال سنگ (میلیون تن)	۲۵۰	۱۵۲ / ۵	۱۲۸
نفت خام	۱۵۰	۴۶ / ۸	۳۰ / ۵
(میلیون تن)			
آهن خام	۶۰	۱۷ / ۴	۱۴ / ۵
(میلیون تن)			
برق	۱۵۰	۳۸	۲۵ / ۴
(میلیون کیلو وات)			

يك حادثه مشخص و نادر دیگر . در ۱۹۳۱ ، يك عضو مهم شورای عالی اقتصاد ملی، با گستاخی اعلام کرد که او هرگز با ورنه دارد که بتوان ۶۰ میلیون پودز Poods پنبه تولید کرد و تنها میتوان ۳۰ میلیون پودز تولید نمود. ۲۵۱ او پس از يك چنین گستاخی به دادگاه احضار شد و دادستان اعلام کرد: "تنها ذکر همین دو رقم دلیل کافی بر عمل زیان بار سوکرلوسکی Sokolovsky است". سوکرلوسکی "اعتراف کرد" و گفت که در واقع میتوان ۶۰ میلیون پودز Poods پنبه تولید کرد (این "اعتراف" او را نجات نداد و بخاطر بدبینی گذشته اش به ۱۰ سال زندان محکوم شد) . پس از چهار سال ، در ۱۹۳۵ ، در کنفرانس پنبه کاران لوبیموف Lubimov کمیسر صنایع سیلنوچرنوف Chernov کمیسر کشاورزی ، استالین را مطلع ساختند که موفقیت های بزرگی در برنامه پنبه آن سال نهفته است و امکان دارد در آن سال ۳۲ میلیون پودز Poods پنبه تولید گردد ! اما استالین آنرا غیر قابل امکان میدانست و با بدبینی از آنها سؤال کرد: "آیا شما غرق در اشتیاق خود نشده اید؟" ۲۵۲

در نتیجه ، میتوان گفت که در شوروی ، بجای يك برنامه حقیقی ، روش های مستبدانه توسط دولت دیکته میشود و این روشها برای پرکردن حفره هایی که توسط تصمیمات و فعالیت های همین دولت در اقتصاد ایجاد شده است بکار میروند . بدینسان بجای بحث درباره اقتصاد برنامه ریزی شده شوروی ، دقیق تر خواهد بود اگر آنرا اقتصادی بنامیم که توسط دیوان سالاری هدایت میشود . در واقع این حکومت مطلقه دیکتاتوری سیاسی دیوان سالاری کهک میکند تا دولت بر نتایج برنامه ریزی غلط چیره شود که البته اساس آنرا دیوانسالاری تشکیل داده است .

البته این اشتباه است اگر فرض کنیم مدیریت غلط که باعث پوسیدگی اقتصاد ملی شوروی است مانع دست آورد های اساسی و حتی عظیم است . در حقیقت بین مدیریت غلط دیوان سالاری و رشد سریع صنایع شوروی يك وحدت دیالکتیکی محکم وجود دارد . تنها عقب ماندگی نیروهای تولیدی کشور ، کوشش فراوان بسوی رشد سریع (با اضافه مجموعه ای از حقایق مربوط به آن) و بعلاوه تسلط انباشت سرمایه بر مصرف است که میتواند رشد سرمایه داری دولتی دیوان سالاری را توضیح دهد .

شوروی يك غول صنعتی

با وجود مدیریت غلط همراه با دیوان سالاری و اتلاف فراوان، کوشش و از جان گذشتگی مردم باعث پیشرفت شوروی و رسیدن آن به مقام يك قدرت صنعتی عظیم شده است و این کشور را از لحاظ تولید صنعتی از مقام چهارم در اروپا و پنجم در جهان تا مقام اول در اروپا و دوم در جهان پیش برده است و آنرا از يك کشور عقب افتاده به مقام يك کشور پر قدرت و پیشرفته صنعتی رسانده است. ستایش از دیوان سالاری همان است که مارکس و انگلس در وصف بورژوازی گفته اند: "برای اولین بار نشان داده شده است که فعالیت بشمار چه بیار میآورد. عجایبی بس بیشمارتر از اهرام مصر، کانالهای رومانی و کلیساهای گوتیک. . . . بورژوازی تمام ملت ها را . . . بسوی تمدن سوق داده است. . . . شهرهای بیشاری بوجود آورده است. . . . و قسمت اعظم انسانها را از بلههی زندگانی روستائی نجات داده است. بورژوازی، در زمان حکومت کوتاه صد ساله اش در مقایسه با تمام نسل های گذشته بر رویه زمین، نیروهای عظیم تر و غول پیکرتری را بوجود آورده است. ۲۵۳۰

البته بهائی که برای این دست آوردها پرداخت شده است بد بختی انسانها است و آنهم به حدی که تصورش امکان پذیر نیست.

از نقطه نظر سوسیالیستی، معیار قاطع تنها رشد تولید نیست بلکه آن روابط اجتماعی است که همراه این رشد عظیم نیروهای تولیدی ایجاد میشود. آیا باید این پیشرفت همراه با بهبود شرایط اقتصادی کارگران و همراه با افزایش قدرت سیاسی آنان باشد یا خیر؟ آیا باید همراه با تقویت دیکراسی، با افزایش تساوی اقتصادی و اجتماعی و کاهش تهدید و اجبار دولت باشد یا خیر؟ آیا رشد صنعت برنامه ریزی شده است و در این صورت این برنامه ریزی توسط چه کسانی و بنفع چه کسانی شده است؟ اینها همه معیارهای سوسیالیستی بمنظور پیشرفت اقتصادی است.

مارکس این حقیقت را در پیش چشم خود مجسم داشت که ریشه‌های نیروهای تولیدی در نظام سرمایه داری، بشریت را بسوی بحرانی سقوط میدهد که برای رهائی از آن تنها دو راه وجود دارد. یکی سازماندهی سوسیالیستی جامعه و دیگری سقوط به بربریت. خطر بربریت بشکل مانع بر سر راه نیروهای خلاقه بشری، صنعت و علوم و بکارگیری همه آنها در خدمت جنگ و از هم پاشیدگی در مقابل دشمنان ما قرار میگیرد. نقش اوک ریج Oak Ridge و مکنی توکورسک Magnitogorsk (نخستین مراکز توسعه اسلحه های اتمی آمریکا و شوروی (مترجم)) در تاریخ بشریت توسط روابط سیاسی و اجتماعی نظام هایی که سازنده آنان هستند تعیین میشود و نه بوسیله دست آورد های عظیم علمی آنان.

فصل دوم

دولت و حزب در شوروی استالینیستی

نظرات مارکس و انگلس در باره ماهیت دولت کارگری - ارتش شوروی - شررها
انتخابات - حزب - محور دولت و قانون

در فصل پیشین ، اشکال اساسی روابط اقتصادی و اجتماعی در شوروی مورد بحث قرار گرفت . در این فصل ما به بررسی جوانب سیاسی — یعنی — دولت و حزب — میپردازیم .

نظرات مارکس و انگلس در باره ماهیت دولت کارگری

مارکس و انگلس واژه " دیکتاتوری پرولتاریا " را که بد آوا بنظر میرسد و بسیار زیاد نیز مورد اشتباه قرار میگیرد ، برای مشخص کردن محتوی و نه شکل دولتی که جایگزین دولت سرمایه داری می شود ، یعنی برای تعریف طبقه حاکمه بکار بردند . در این مفهوم دیکتاتوری از نظر آنان به معنی حکومت طبقاتی بود و لذا ، دولت شهری آتن ، امپراطوری روم ، حکومت ناپلئون ، دولت پارلمانی بریتانیا ، آلمان بیسمارک و کمون پاریس همگی دیکتاتوری بودند ، زیرا در تمام آنها يك طبقه و یا تعدادی از طبقات تحت حکومت طبقه دیگری قرار داشتند . در نوشته های مارکس و انگلس شکل دیکتاتوری پرولتاریا با دموکراسی کامل همراه است . برای نمونه ، در مانیفست کمونیست آمده است که : " نخستین گام در انقلاب کارگری ارتقاء پرولتاریا به مقام طبقه حاکمه و به کف آوردن دموکراسی است . " ^۱ بیش از چهل سال پس از آن تاریخ انگلس چنین نوشت : " اگر يك چیز مسلم باشد ، آن اینست که حزب ما و طبقه کارگر تنها در شکل جمهوری دموکراتیک میتواند به قدرت برسد . و همانطور که انقلاب کبیر فرانسه پیش از این نشان داد ماست ، این شکل خاص دیکتاتوری پرولتاریا است . " ^۲

نظرات مارکس و انگلس راجع به شکل دموکراتیک دیکتاتوری پرولتاریا، در کمون پاریس ۱۸۷۱ تحقق یافت. انگلس در این زمینه چنین نوشت: "بسیار کمون پاریس نگاه کنید این همان دیکتاتوری پرولتاریا بود."^{۳۰} و مارکس اشاره میکند که: "اولین فرمان کمون... انحلال ارتش دائمی و جایگزین کردن مردم مسلح بجای آن بود." و سپس: "کمون از اعضای شورای شهر که از راه آرای عمومی در محلات مختلف انتخاب شدند که مسئول و قابل انفصال در هر زمان بودند تشکیل شد. اکثریت اعضای آنرا طبیعتاً کارگران و نمایندگان مورد اعتماد طبقه کارگر تشکیل میدادند. پلیس بجای اینکه باز هم عامل حکومت مرکزی باشد، فوراً از اختیارات سیاسی اش محروم شد و به عامل کمون کسبه مسئول و در هر لحظه قابل انفصال بود مبدل گشت. در مورد مقامات رسمی تمام شاخه‌های اداری نیز به همین ترتیب رفتار شد. از اعضای کمون گرفته تا به پائین، حقوق کارمندان خدمات عمومی برابر با دستمزد کارگران شد. منافع مقرر و مزایای القاب نمایشی مقامات عالی رتبه دولتی همراه با خود این مقامات حذف گردیدند. مقامات قضائی از استقلال کاذب خود محروم گشتند. قضات و دادرسانان همچون دیگر خدمتگزاران مردم، انتخابی، مسئول و قابل انفصال شدند."^{۴۰}

باز هم به گفته انگلس: "در مقابل این انتقال دولت و ارگانهای دولتی، از خدمتگزاران جامعه به‌آزادبان جامعه روندی که در تمام دولتهای گذشته اجتناب ناپذیر بود ماست — کمون متوسل به دو راه قاطع شد. نخست تمام پست‌های اداری، قضائی و آموزشی را از طریق آرای عمومی مردم به مسئولینی سپرد که میتوانند در هر زمان توسط همان مردم منفصل شوند. دوم همه مقامات — چه ارشد و چه جزئ — حقوقی برابر با دستمزد بقیه کارگران دریافت داشتند، بالاترین حقوقی که کمون به هر یک می پرداخت، شش هزار فرانک بود و بدین سان کمون علاوه بر دستورات اکید در مورد ارگانهای انتخابی که تعداد آنان بسرعت افزایش مییافت، سد مطمئنی در برابر مقام پرستی و جاه طلبی قرار داد."^{۵۰}

مارکس اعلام کرد که با مراجعه به آرای عمومی، حق انفصال کارکنان دولتی، تعیین دستمزدی برابر با دستمزد کارگران برای همه مقامات، بیا

قبول عالیترین درجه خود مختاری محلی و عدم وجود نیروهای مسلحی که —
 با فوق مردم قرار داده شوند و آنانرا سرکوب کنند ، کمون پاریس يك دموکراسی
 کامل را برقرار کرد .

آنتی تز دولت کارگری همان دیوانسالاری عظیم و ارتش دولتهای سرمایه داری
 است که به گفته انگلس " تمام جامعه را تهدید به بلعیدن می کند " ۶
 آنچه گفته شد ، به اختصار ، درك مارکس و انگلس از دولت کارگری به مثابه
 دموکراسی مداوم و مفرط است .

اینك بگذارید تا واقعیت دولت استالینیستی شوروی را با این مفهوم
 مقایسه کنیم .

ارتش شوروی

عامل اصلی در دولت ، نیروهای مسلح است ، به اعتقاد لنین ، دولت
 " ترکیب نهادهای ویژه ای از افراد مسلح است ، که زندانشا و غیره را در اختیار
 خود دارند " ۷ لذا ، نقطه آغاز هر تحلیلی در مورد نظام امروزی دولت
 شوروی ، بویژه از دیدگاه مارکسیسم ، بایستی برخورد به ساختار نیروهای
 مسلح باشد . همانگونه که تروتسکی بد زستی اشاره کرد : " ارتش عکس برگردانی
 از جامعه است و معمولا از کلیه امراض جامعه با تب شدیدتری رنج میبرد " ۸
 تشکیل میلشیا ی مردمی بشکل سنتی مورد درخواست احزاب سوسیالیست
 بود * ۹ از این رو ، یکی از نخستین اقدامات رهبران بلشویك ، هنگام
 قدرت یابی ، صدور فرمانی بود که شامل دو ماده زیر می باشد :

۲ — در هر واحد و یا مجموعه ای از واحدهای ارتشی

قدرت تام باید در دست کمیته ها و شوراهای سربازان

قرار گیرد .

۴ — بدینسان ، اصل انتخابی بودن

فرماندهان ارتش اعلام میشود ، تمام

* برای نمونه نگاه کنید به ماده ۱۲ برنامه سال ۱۹۰۳ حزب کارگران سوسیال —
 دموکرات روسیه . ۹

فرماندهان تا سطح فرماندهان هنگها
 باید با ارای عمومی (واحدهای گوناگون
 ارتشی) انتخاب شوند فرماندهان
 بالاتر از فرماندهی هنگها ، از جمله
 فرماندهان کل ، باید توسط کنگره
 کمیته های واحدهای ارتشی ((که
 متشکل از فرماندهان انتخاب شده
 هستند) انتخاب شوند

- روز بعد ، فرمان دیگری بدان افزوده شد :
- در اجرای خواسته های مردم انقلابی که خواستار ریشه کنی قطعی
 و بیدرنگ هرگونه نابرابری هستند شورای کمیته های مردمی اعلام میدارد :
- ۱- لغو کلیه عناوین و رتبه ها از سطح سرچرخه الی سرلشگر
 - ۲- لغو کلیه امتیازات و نشان های پیشین در رابطه با رتبه ها و عناوین متفاوت .
 - ۳- لغو تمام احترامات نظامی .
 - ۴- لغو تمام نشان ها و زینت های متمایزکننده .
 - ۵- از بین بردن تمام تشکیلات افسران .
 - ۶- برانداختن نظام گماشتگی در ارتش

اما آرزوی بلشویکها برای دموکراتیک کردن واقعی ارتش و تبدیل آن
 به میلیشای مردمی در برخورد با واقعیات عینی فاجعه انگیزگشت .
 در نخستین روزهای پس از انقلاب اکتبر ، نیروهای مسلح انقلابی ترکیبی
 بودند از گروههای کوچک داوطلبان ، زیرا توده های مردم ، بیمار و خسته
 از جنگ ، برای داوطلبی نیروهای مسلح انقلابی جدید آمادگی نداشتند . و
 برای جنگ با ارتشهای سفید که توسط نیروهای قدرتمند خارجی پشتیبانی
 میشدند ، بلشویکها مجبور به جایگزین کردن خدمت وظیفه اجباری بجای
 اصل داوطلبی شدند . همچنین ، بخاطر فقدان فرماندهان با تجربه ، آنها
 مجبور به فراخواندن ده ها هزار افسر ارتش تزاری سابق به خدمت شدند .
 بدیهی است که این عمل موجب انصراف از ضرورت اصل انتخابی بودن فرماندهان

ارتش شد . باین معنا که دشوار بود بتوان از دهقانان و کارگران انتظار داشت تا افسرانی را که بعنوان نمایندگان رژیم سابق از آنان متنفر بودند به فرماندهی خویش انتخاب کنند . ضرورت جنگ نیز موجب صرف نظر کردن از ایجاد يك ارتش منطقه‌ای یعنی تسلیح مردم شد و باعث بازگرداندن ارتش به سربازخانه ها گشت .

رهبران بلشویك ، حتی برای يك لحظه نیز منکر این نشدند که این اقدامات موجب انحراف از برنامه سوسیالیستی بود . (برای نمونه نگاه کنید به — تصویب نامه هشتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۹)^{۱۲} و علاوه بر آن بشدت با هر کوششی برای انجام دائمی آن اقدامات مخالفت ورزیدند . بدینسان هنگامیکه يك ژنرال سابق ارتش تزار که هنگام جنگ داخلی در کنار بلشویکها جنگیده بود گفت که ارتش يك کشور سوسیالیستی باید نه بر میلیشیا بلکه بر نظام سربازخانه‌ای سابق تزار مبتنی باشد ، کمیسر جنگ ، تروتسکی قاطعانه پاسخ داد : " حزب کمونیست برای این به قدرت نرسید که پرچم سه رنگ سربازخانه ها را جایگزین پرچم سرخ کند .^{۱۳} بلشویکها مکرر قصد خود را مبنی بر جایگزینی هر چه زود تر نظام میلیشیا تصریح میکردند . و بدینسان در هفتمین کنگره شوراها در دسامبر ۱۹۱۹ ، تروتسکی اعلام کرد : " ضروری است که انتقال به نظام میلیشیا مبنی بر تسلیح جمهوری شوروی را آغاز کنیم و بدان تحقق بخشیم .^{۱۴}

نهمین کنگره حزب تصمیم گرفت که با تشکیل واحدهای میلیشیای کارگران در کنار ارتش ثابت به این هدف دست یابند ، و امید می رفت که با توسعه تدریجی آن ، این واحدها کاملاً جایگزین ارتش گردند .^{۱۵}

اما این تصمیم هرگز به مرحله اجرا در نیامد . هر قدمی برای تشکیل میلیشیای مردمی به خاطر واقعیات عینی — یعنی عقب ماندگی نیروهای تولیدی شوروی ، سطح پائین فرهنگ مردم و این حقیقت که پرولتاریای شوروی اقلیت کوچکی از جمعیت آن کشور را تشکیل میداد — با شکست روبرو میشد . ی . سملگا I. Smilga که یکی از فرماندهان بلشویك در ارتش بود ، در سال ۱۹۲۱ ، این واقعیت را به روشنی تشریح کرد :

" نظام میلیشیا که ویژه گی بنیانی آن ، اصل

منطقه‌ای بودن آن است با مانع سیاسی غیر قابل عبوری در راه تشکیل خود در شوروی روبرو است . با توجه به کمیت ناچیز پرولتاریا در شوروی ، ما نمی توانیم رهبری پرولتری را در واحدهای منطقه‌ای میلشیا تضمین کنیم . . . و حتی مشکلات بزرگتری نیز از نقطه نظر استراتژی بر سر راه معرفی نظام میلشیا وجود دارد . با توجه به وضعیت ناقص راه آهن ، ما نمی توانیم در صورت وقوع جنگ ، نیروهایمان را در مناطق تهدید شده تمرکز دهیم . . . و انگهی تجربه جنگ داخلی مسلما ثابت کرد که شکل منطقه‌ای میلشیائی بهیچوجه شکل مناسبی نیست . زیرا سربازان فرار میکردند و چه در زمان حمله و چه در زمان عقب نشینی ، مایل به ترك دهات خویش نبودند . لذا باز گشت به این شکل سازماندهی ، اشتباه بزرگ و غیر قابل توجیهی است . ۱۶ .

عقب ماندگی نیروهای تولیدی و همراه با آن ماهیت دهقانی کشاور ، دو عامل اصلی تبدیل ارتش سرخ به ارتش منظم بجای يك میلشیا بودند . (با اینحال اصول دموکراسی و برابری بسیاری که معمولا پیوندی با نیروهای مسلح منظم ندارند در ساختار ارتش سرخ گنجانده شد) . بهرحال ، سطح اقتصادی یلکشور ، عاملی اساسی و تاریخی است . به گفته مارکس : " بنظر میرسد ، این تئوری ما که شکل سازماندهی کار توسط ابزار تولید تعیین میگردد ، در هیچ کجا بهتر از " صنعت کشتار انسان (یعنی جنگ) مترجم " به اثبات نمی رسد . ۱۷ .

عقب ماندگی مادی و فرهنگی شوروی خود را در روابط بین سربازان و افسران

از همان آغاز ، بلشویکها ، این ضرورت غیر قابل اجتناب را دریافتند که علیرغم آنکه در گذشته مدافع تعویض تمام افسران انتصابی با افسران انتخابی از جانب سربازان بودند ، حال مجبورند افسران سابق تزار را به خدمت بگمارند . پیشبرد جنگ بر علیه ارتشهای سفید ، بدون بهره‌گیری از فرماندهان ماهر امکان پذیر نبود و اگر انتخاب فرماندهان به سربازان واگذار میشد ، آنان هرگز افسران سابق تزار را انتخاب نمی‌کردند .

از همان ابتدا ، مبارزهای بین کمیسرهای سیاسی از یكسو و مجامع حزبی ارتش از سوی دیگر در جریان بود . این مبارزه با درگیری دیگری بیگانه‌گرایی‌هاست طرفدار تمرکز **centralist** و طرفدار عدم تمرکز **decentralist**

پیوند خورد ، در این دو مبارزه کمیسرهای سیاسی بر مجامع حزبی پیروز گردیدند و مرکزیت بر گرایشات چریکی چیره شد . پیوند این دو مبارزه ، بازتاب گرایش بوزوکراتیک رو به رشد در درون ارتش بود .

طولی نکشید که افسران سابق تزار اقدام به تحت نفوذ در آوردن فرماندهان جدید که منشاء پرولتری داشتند کردند . پتروفسکی **Petrovsky** بلشویک در این زمینه چنین مینویسد :

ما در میان دیوارهای مدرسه نظامی به این حقیقت پی بردیم که رابطه افسران با سربازان مشابه دید حقارت آمیز رژیم سابق نسبت به دهقانان بود . همچنین متوجه تمایلی بسوی سنن طبقه بالای دانشجویان مدارس نظامی زمان تزار شدیم . . . فرماندهان ارتش سرخ به‌گروه جدید افسران پیوستند و دیگر نه سخنرانی‌های دلنشین و نه فعالیت‌های تهبیجی در باره ضرورت پیوند با توده‌ها هیچیک ارزشی نداشتند . شرایط زندگی نیرومند تراز آرزوهای مهربانانه بود . ۱۸۰۰

فرماندهان ، کمیسرهای سیاسی و دیگر مسئولین ارتش سرخ ، شروع به استفاده از موقعیت خویش و کسب برتری برای خود کردند . تروتسکی با این عمل آنان با شدت برخورد میکرد ، چنانچه در يك مورد (۲۱ اکتبر ۱۹۲۰) به شوراها ی نظامی انقلابی جبهه‌ها و ارتشها چنین نوشت که استفاده از اتومبیل‌های ارتشی توسط مسئولین برای رفتن " به خوش گذرانیها ، در مقابل

چشمان سربازان خسته ارتش سرخ " محکوم است " و با عصبانیت " فرماندهانی را که در مقابل رزمندگان نیمه برهنه ، لباسهای پر زرق و برق می پوشند " و همچنین بازی های مستانه و افراط آمیز فرماندهان و کمیسرهای سیاسی را محکوم کرد و چنین نتیجه گرفت : " این حقایق تنها خشم و نارضایتی را در بین سربازان ارتش سرخ بر می انگیزد " و در همان نامه هدف خود را چنین توضیح داد : " بدون اینکه قصد بعید حذف بلافاصله تمام امتیازات گوناگون در ارتش را داشته باشیم ، باید کوشش کنیم تا این امتیازات را بطور منظم به حداقل واقعا ضروری برسانیم " ۱۹ درك واقعبینانه و انقلابی تروتسکی د شواریهایی فراوان آن شرایط را بروشنی آشکار میسازد .

البته با وجود تمام این سوء استفاده ها ، موجودیت حزب بلشویك از طریق حوزه هایش در سراسر ارتش همراه با اشتیاق و فداکاری تمام سربازان و همچنین حضور تروتسکی در صدر آن ، خصلت پرولتری ارتش سرخ را در جریان جنگ داخلی تضمین کرد .

با پیروزی نسبی دیوانسالاری در سال ۱۹۲۳ ، رفتار متکبرانه و دیکتاتور- مآبانه افسران نسبت به سربازان نه تنها مردود نگردید بلکه بصورت مقررات نیز درآمد . مقام های مهم در حوزه های حزبی درون ارتش بتدریج توسط خود فرماندهان اشغال گشت ، تا آنجا که در سال ۱۹۲۶ ، اداره سیاسی ارتش متوجه شد که دوسوم تمام مقام های نظام حزبی درون ارتش در دست فرماندهان است . ۲۰ به عبارت دیگر ، افسران تبدیل به رهبران سیاسی شدند که میبایست از سربازان در مقابل افسران حمایت میکردند !

اما این هنوز ، کاست کاملاً مستقل افسران نبود ، زیرا شرایط زندگی اما فرماندهان دشوار بود و چندان تفاوتی با شرایط زندگی سربازان نداشت . بنا به گفته وایت **White** : " در سال ۱۹۲۵ ، تنها ۳۰ درصد فرماندهان منازلی داشتند که فرانز **Frunz** کمیسر جنگ آنها را قابل تحمل توصیف میکرد . و ۷۰ درصد بقیه ، دارای منازلی با سطح پائینتر بودند . فرانز **Frunz** صحبت از مناطق مختلفی میکرد که تعدادی از

فرماندهان همراه با خانواده هایشان تنها دارای يك اتاق بودند . بـه عبارت دیگر ، هريك از خانواده های افسران تنها قسمتی از يك اتاق را در

اختیار خود داشت . زمانیکه فرماندهان ذخیره بمنظور دیدن دوره‌های تخصصی در خارج از ارتش فرا خوانده میشدند ، مبلغی دریافت میکردند که حتی برای يك بار بر چینی نیز قابل توجه نبود . آن فرماندهان ذخیره‌ای که کار میکردند و یا دهقان بودند برای هر ساعت که بمنظور مطالعه در دوره تخصصی صرف میکردند تنها ۵ کوبک بیش از درآمد خورد دریافت میداشتند اما آنانکه بیکار بودند برای هر ساعت ۹ کوبک میگرفتند . ۲۱۰۰

ولنبرگ Wollenberg که خود یکی از فرماندهان ارتش سرخ بود ، واقعیت‌های رژیم را چنین بیان میدارد :

" در سال ۱۹۲۴ ، حقوق يك سرلشکر ماهیانه

۱۵۰ روبل بود که تقریباً برابر بود با مزد

دریافتی يك کارگر فلز کار ماهیانه ، یعنی

ماهانه ۲۵ روبل کمتر از حداکثر آنچه

که حزب معین کرده بود و یا بیشتر

حقوقی که يك عضو حزب در آن زمان امکان

دریافت آنرا داشت . . . در آن زمان

آشپزخانه مخصوص افسران وجود نداشت .

غذای افسران و دیگران در يك آشپزخانه

تهیه میشد . افسران کمونیست در زمان

مرخصی بندرت نشان و رتبه خویش را به همراه

داشتند و حتی در زمان ماموریت نیز غالباً

از استفاده از نشانها خودداری میکردند .

در آن زمان ، ارتش سرخ روابط بی‌شمار

مافوق و زیر دست را تنها در زمان انجام

ماموریت‌های نظامی محترم می شمرد و در

هر حال ، هر سربازی ، افسر فرمانده

خود را چه با نشان و رتبه و چه بدون آن

می شناخت . داشتن گماشته برای افسران

نیز از میان برداشته شد . ۲۲۰۰

بعلاوه سربازان اجازه داشتند از افسران خود به دادستانی ارتش شکایت کنند و عملاً نیز چنین میکردند. در سال ۱۹۲۵، میانگین شکایات ۱۸۹۲ شکایت در هر ماه بود، در سال ۱۹۲۶، ۱۹۲۳ شکایت در هر ماه و در سال ۱۹۲۷، ۲۰۸۲ شکایت در هر ماه دریافت می شد. تا سالهای ۱۹۳۱-۳۳، "روابط طبیعی و سهلی بین افسران و دیگر افراد" برقرار بود. ۲۳

وایت **White** نقطه تحول در تثبیت کاست افسری را تا حدی زودتر تعیین میکند، یعنی هنگام برقراری قوانین ارتشی در سال ۱۹۲۸، که او از آنها بعنوان "حد فاصل واقعی" و بدنبال آن "رشد روندی که پیش از آن تحکیم یافته بود"، یاد میکند. ۲۴ این قوانین، يك مقام مادام العمر را برای افسران ارتش تعیین کرد که وایت **White**، با توصیه فراوان این قوانین را بعنوان "فرمان آزادی فرماندهان" و "چیزی بسیار نزدیک به جدول پترین **Petrine** رتبه ها" توصیف میکند. ۲۵

در ۱۹۲۹ "تبدیل تدریجی خانه های ارتش سرخ به باشگاه های افسران" آغاز گردید. ۲۶ و اگر چه حقوق سربازان همچنان در سطح پائینی باقی ماند اما، همانطور که جدول زیر نشان میدهد، حقوق افسران شروع به افزایش کرد: ۲۷

افزایش در مزایای ماهانه افسران

د ر ص د ا ف ز ا ی ش	۱۹۳۹ (روبل)	۱۹۳۴ (روبل)	
۲۴۰	۶۲۵	۲۶۰	سرجوخه
۲۶۳	۷۵۰	۲۸۵	سرگروهبان
۲۵۴	۸۵۰	۳۳۵	فرمانده گردان
۳۰۰	۱۲۰۰	۴۰۰	فرمانده هنگ
۳۳۷	۱۶۰۰	۴۷۵	سرلشکر
۳۶۴	۲۰۰۰	۵۵۰	فرمانده سپاه

چنین برآورد گشته است که در ۱۹۳۷، میانگین حقوق سالانه سربازان

و درجه داران ۱۵۰ روبل و میانگین حقوق افسران ۸۰۰۰ روبل بود . ۲۸
 طی جنگ دوم جهانی ، سربازان ارتش شوروی ماهانه ۱۰ روبل ستوانها ۱۰۰۰
 روبل و سرهنگها ۲۴۰۰ روبل مزایا دریافت میداشتند . حال آنکه در ارتش
 آمریکا — قصد ما تنها مقایسه است و نه تایید نظام ارتش آمریکا — سربازان
 در همان زمان ماهانه ۵۰ دلار ، ستوانها ۱۵۰ دلار و سرهنگها ۳۳۳ دلار
 دریافت میکردند . ۲۹

اگرچه ارزش روبل در طی دو یا سه دهه اخیر بسیار کاهش یافته است ،
 اما تاثیر آن بر افسران بسیار کمتر از غیر نظامیان بوده است . زیرا افسران
 از مزایای **Voentorg** و انتورک برخوردار بودند و آن تعاونی
 منحصر بفردی بود که دکانها ، رستورانها ، خشك شوئیهها و موسسات خیاطی
 و چکمه سازی را اداره میکرد . و خانههای ویژه ای با تمام تسهیلات برای
 افسران ساخته شد . افسران و خانواده هایشان بطور رایگان از قطار ،
 اتوبوس ، کشتی و غیره استفاده می کردند . (در حالیکه سربازان عادی
 از هیچیک از این مزایا برخوردار نبودند و تنها امتیازی که برای آنان در
 نظر گرفته شده بود ، رایگان بودن مخارج پستی برای نامههایی که ارسال
 میداشتند و نامه هایی که خانواده آنان برایشان مینوشتند بود) . ۳۰

فرمان صادره در ۲۲ سپتامبر ۱۹۳۵ ، رتبههای ارتش و نیروی هوایی
 را چنین اعلام کرد : ستوان ، ستوان ارشد ، سروان ، سرگرد ، سرهنگ ،
 سرتیپ ، سرلشگر ، فرمانده سپاه ، فرمانده رتبه دوم ارتش ، فرمانده رتبه اول
 ارتش و بالاخره سپهبد اتحاد شوروی . ۳۱ و رتبه های مشابهی نیز
 برای نیروی دریایی و رتبههای بیشتری به بخش فنی ارتش ابلاغ گردید . ۳۲
 در ماه مه ۱۹۴۰ ، رتبههای بیشتری نیز به ارتش و نیروی هوایی ابلاغ شد :
 سرلشگر ، سپهبد ، سرهنگ ، ارتشبد برای ارتش و رتبه های درجه دار ،
 دریابان ، دریاسالار و فرمانده ناوگان برای نیروی دریایی . ۳۳ و سرانجام
 در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ ، رتبه سپهسالار اتحاد شوروی نیز اعلام گردید . ۳۴
 در ۳ سپتامبر ۱۹۴۰ ، نشان های رتبه با طرح های تزاری پیشین ،
 مانند سردوشی های طلایی و نشانهای ستاره طلا ، طلای سفید یا الماس
 (که مخصوص سپهسالاران بود) بار دیگر برقرار گشت . ۳۵ چنین روشی

با زمان چند داخلی بسیار متفاوت بود یعنی ، هنگامیکه ارتش سفید را با تمسخر "آنانکه سردوشی های طلائی دارند" می خواندند ، در يك جلد از د اثره المعارف كوچك شوروی در سال ۱۹۳۰ چنین آمده بود كه سردوشی ها " پس از انقلاب نوامبر ۱۹۱۷ ، به عنوان سبیل ستم طبقاتی در ارتش برانداخته شدند " ۳۶ حال آنكه نشریه ارتش سرخ در ۱۹۴۳ ، یعنی پس از اعلام استفاده از سردوش چنین نوشت : " اعلام استفاده از سردوشی های سنتی افسران و سربازان ، ، ، ، ، موكد و سبیل دوام شكوه ارتشهای شوروی در تمام تاریخ روسیه تا به امروز است " ۳۷

رقابت بین افسران و سربازان ممنوع اعلام گردید . ۳۸ حتی افراد ذخیره نیز با همان رتبه های اعلام شده ارتش تقسیم بندی شدند و حق داشتن لباس ارتشی خود را در هر زمان بپوشند .

جان گیبونز **John Gibbons** خبرنگار روزنامه انگلیسی دیلی ورکر **Daily Worker** در مسكو در ۹ ژوئیه ۱۹۴۳ چنین گزارش داد : " این روزها ، سربازان ، افسران جز و درجه دارانی كه از اتوبوس ، قطار و یا قطارهای زیرزمینی استفاده میکنند ، باید صندلی خود را در اختیار نظامیان عالی رتبه قرار دهند " ۳۹

افسران برای حفظ ظاهری موقعیت ممتاز خود اجازه ندارند در خیابانها ، بسته های بزرگ را حمل کنند و یا با چكمه های نمدی به تئاتر بروند . افسران عالی رتبه اجازه استفاده از قطارهای زیرزمینی یا تراموا را ندارند . ۴۰ برای افسران ، سالنهای غذاخوری و باشگاههای ویژه وجود دارد . حتی در هنگام مرخصی نیز افسران نمی توانند با نظامیان ساده ، در اماكن عمومی بر سر يك میز بنشینند . هريك از افسران ، گماشته دائمی مخصوص خود را

دارد . مدارس مخصوص از كودكستان به بالا برای فرزندان افسران در نظر گرفته شده است . كنت سابق و افسر گارد شخصی تزاری ، سپهبد الكسی اگنیاتیو **Aleksie Ignatieu** عملا مدیر احترامات نظامی و آداب معاشرت

در ارتش استالین شد . درس رقص در كالج نظامی اجباری گردید . گمان نمی رود ، افسران هیچ ارتشی در طول تاریخ به اندازه افسران شوروی تحت قدرت انضباط شدید قرار داشته باشند . آئین نامه صادره در

۱۲ اکتبر ۱۹۴۰ چنین مقرر میدارد: "در صورت نافرمانی، فرمانده حـق دارد، اجبار و تهدید بکاربرد و حتی از زور و اسلحه گرم نیز استفاده کند." در صورتیکه فرمانده، استفاده از زور و اسلحه گرم را برای وادار کردن یـك نافرمان به انجام يك دستور و یا برای بازگرداندن انضباط و نظم ضروری تشخیص دهد، هیچ گونه مسئولیتی از عواقب آن عمل، متوجه وی نخواهد بود. . . . فرماندهی که در چنین مواردی، از تمام اقدامات لازم برای انجام يك دستور استفاده نکند، برای محاکمه به دادگاه نظامی فرستاده خواهد شد. " ۴۱

و . اولیریچ V. Ulrich، که ریاست محاکمات مسکو را بعهدده داشت در باره این آئین نامه ها چنین میگوید: "آئین نامه های انضباطی بطور قابل ملاحظه ای حق فرماندهان را در استفاده از زور و اسلحه گرم افزایش میدهند. . . . روابط رفیقانه بین سربازان و افسران دیگر امکان پذیر نیست. . . . روح صمیمیت در روابط بین فرمانده و افراد تحت فرماندهی نمی تواند در ارتش سرخ جایی داشته باشد. هرگونه بحثی در میان افراد بکلی ممنوع است." ۴۲

در همین دوران، مقاله ای در پرودا، چهره دیگری از این قوانین را آشکار میسازد: "شکایات تنها بطور شخصی و فردی میتواند ارائه گردد. . . . اعلام شکایات گروهی در مورد دیگران ممنوع است. هیچگونه اعلام گروه سازی و بحث های گروهی مجاز نیست — اگرچه در مورد يك حکم، غذای بد و یا هر موضوع دیگری باشد — زیرا تمام اینها تحت عنوان "نافرمانی" قرار میگیرد و در نتیجه تنها با تصمیم شخصی و فردی يك مقام مافوق، ممکن است سربازی بدلیل نافرمانی و سرپیچی، بدون دادگاه نظامی و هیچگونه تحقیقی تیرباران شود." ۴۳

بدیهی است که افسران در چنان سلسله مراتب نظامی قرار گرفتند که در تاریخ جوامع سابقه نداشته است.

شوراها

در شوروی ، شوراها ، رسماً ارگانهای هستند که حق حاکمیت دارند و شورای عالی در راس آنان قرار دارد . (یعنی تا ۱۹۳۷ بوسیله کنگره شوراها) . اما شواهد بیشماری در دست است که سالها اسنانین شوراها چیزی بیش از ارگانهای نمائشی نبوده‌اند و قدرت واقعی در جای دیگری نهفته است .

در دوران پیشین ، همه چیز متفاوت بود . برای نمونه در سال ۱۹۱۸ ، کنگره پنج بار تشکیل شد . بین ۱۹۱۹ و ۱۹۲۲ سالی یکبار و از آن پس ، زمان بین تشکیل این جلسات بشدت طولانی گردید . در ۱۹۲۳ واحدهای دیگری به جماهیر فدراتیو سوسیالیستی شوروی RSFSR ملحق گردیدند و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی USSR را تشکیل دادند . نخستین کنگره شوراها شوروی در دسامبر ۱۹۲۲ تشکیل شد ، دومی در ژانویه — فوریه ۱۹۲۴ ، سومی در ماه مه ۱۹۲۵ و از آن پس تا سال ۱۹۳۱ ، هر دو سال یکبار تشکیل شدند . هفتمین کنگره در ژانویه — فوریه ۱۹۳۵ یعنی چهار سال پس از کنگره پیشین تشکیل شد و هیچگونه تغییری از آن پس در این روال مشاهده نگردید . (البته شرایط فوق العاده جنگی ، اگر چه بهانه خوبی نبود اما بدون تردید بدین منظور به خدمت گرفته شد) . این شورا " پارلمان " در سالهای ۳۶ — ۱۹۱۷ تنها ۱۰۴ روز و عبارت دیگر کمتر از ۶ روز در هر سال جلسه داشت .^{۴۴} این ارقام در سالهای آینده از اینهم کمتر شدند . و بسیار قابل توجه است که بین سالهای ۱۹۳۱ — ۳۵ یعنی دوران بزرگترین و سریعترین انتقال در شوروی هیچ کنگره‌ای تشکیل نگردید . در حالیکه قدمهای اساسی بسیاری مانند برنامه پنجساله ، اشتراکی و صنعتی کردن ، همه بدون هیچگونه مشورتی با " مسئولین ارشد " کشور صورت گرفت .

بین سالهای ۳۶ — ۱۹۱۷ قدرت قانون گذاری رسماً در دست کنگره

شوراها و کمیته اجرائی مرکزی انتخابی آن قرار داشت . اما از زمان پیروزی استالین ، میانگین جلسات کمیته اجرائی مرکزی ، از ده روز در سال تجاوز نکرد .

شوروی از آن زمانیکه رئیس کمیته اجرائی مرکزی قادر بود بگوید : " کمیته اجرائی مرکزی ، بعنوان ارگان عالی جمهوری شوراها . . . این سیاست را اتخاذ میکند تا کمیسرهای مردمی شوراها آنرا اجرا کنند " ۴۵ تا کنون تفاوت بسیار کرده است .

هیچگونه شواهدی در مورد جلسات عمیث رئیس شورای عالی و اینکسسه چه مباحثی در آنجا به بحث گذارده شده است در دست نیست و هیچگونه گزارشی در باره آنها داده نشده است .

از پایان دهه بیست تمام تصمیماتی که توسط کنگره شوراها و سپس از آن توسط شورای عالی گرفته شد با اتفاق آراء به تصویب رسید . و نه تنها هیچگونه رای مخالفی در برابر پیشنهادات داده نشد ، بلکه هیچگاه رای ممتنع ، پیشنهاد تکمیلی و یا سختی در مخالفت با آن نیز ارائه نگردید .

ماهیت تشریفاتی محض شورای عالی به روشنی از خصوصیت اندیشه های آن نمایان است . بدین سان ، برای نمونه ، هنگامیکه آن تغییر اساسی در سیاست خارجی صورت گرفت یعنی قطع اتحاد با فرانسه و انگلیس و آغاز همکاری با هیتلر ، شورای عالی تصمیم گرفت که بدلیل آشکاری و ثبات سیاست خارجی دولت شوروی " ۴۶ هیچگونه نیازی به بحث در این مورد وجود ندارد .

گاهی بودجه سالیانه هنگامی مورد توجه شورای عالی قرار میگرفت که ماهها از عملکرد آن گذشته بود . بدین سان برای نمونه ، بودجه سالیانه ۱۹۵۲ که از اول ژانویه آن سال به مورد اجرا گذاشته شد ، در ۶ مارس ۱۹۵۲ توسط زوروف Zverov ، وزیر دارائی اعلام گردید . ۴۷ و بودجه ۱۹۵۴ در ۱۱ آوریل توسط شورای عالی بررسی گردید . ۴۸ بهمین ترتیب بی بینیم که هنگامیکه نخستین برنامه پنجساله در اول اکتبر ۱۹۲۸ به مورد اجرا گذاشته شد در آوریل ۱۹۲۹ به تصویب رسید . دومین برنامه پنجساله در اول ژانویه ۱۹۳۳ به مورد اجرا گذاشته شد اما هنوز رسماً تا ۲۲ ماه پس از اجرای آن یعنی ۱۷ نوامبر ۱۹۳۴ به تصویب نرسیده بود . و تاریخ های

مشابه به ترتیب عبارتند از : برای سومین برنامه پنجساله

اول ژانویه ۱۹۳۹ و مارس ۱۹۳۹ ، برای چهارمین برنامه پنجساله ،

اول ژانویه ۱۹۴۶ و مارس ۱۹۴۶ و برای پنجمین برنامه پنجساله ،

اول ژانویه ۱۹۵۱ و اکتبر ۱۹۵۲ .

با آشکار شدن این حقایق ، گفتار دکتر هیولت جانسون **Hewlett** رئیس کلیسای کانتربری را مهملاقی نا مفهوم بیش نمی توان نامید : " هیئت اجرائی تحت نظر شورای عالی است . . . تمام اعمال هیئت اجرائی باید به تصویب شورای عالی برسد : " بالاترین ارگان دولت " بنا به ماده ۳۰ " شورای عالی است " . اهمیت اجرای این قانون بی درنگ برای کسانی که خطر گرایش مخالف با آنرا در اینجا می بینند آشکار میشود ، برای نمونه ، آنگاه که کابینه بریتانیا بدون مشورت با پارلمان و یا بدون درخواست تصویب فوری توسط پارلمان اقدام به اجرای قوانین میکنند . و مهمتر از آن تاکید بر این مسئله است که شورای عالی باید کنترل بودجه را در دست داشته باشد . زیرا آنانکه سر نخ زاد دست دارند دارای بیشترین قدرت هستند . ۴۹۰ عنوان این فصل که شامل این بخش است " دموکراتیک ترین قوانین دنیا " نام دارد .

انتخابات

درست پیش از انتخابات عمومی سال ۱۹۳۷ ، استالین اعلام کرد : " هرگز در گذشته — واقعا هرگز — دنیا چنین انتخابات کاملاً آزاد و دموکراتیکی را بخود ندیده است ! تاریخ هرگز چنین نمونه ای را ثبت نکرده است . ۵۰۰ و یک آمریکائی علاقمند که پشتیبان رژیم استالین بود میگوید : آنها ((شهرزندان شری) با آرای مخفی ، بدون هیچگونه واهمه و یا دریافت کمکی به شخصی و یا به سیاستی رای میدهند که واقعا خواهان آن هستند . ۵۱۰ اما در چنین انتخابات " کاملاً آزاد و واقعا دموکراتیک هرگز بیش از یک کاندید برای انتخاب کنندگان در هر حوزه انتخاباتی وجود ندارد . و هرگز در هیچیک از صدها حوزه انتخاباتی درصد رای دهندگان کمتر از

۹۸ درصد نبوده است . درصد افرادی که تقریباً همیشه رای میدهند —
 ۹۹/۹ درصد بوده است ، اما یکی از کاندیداها حتی بیش از صد درصد
 رای آورد ! و او استالین بود که در انتخابات محلی شوراهای در ۲۱ دسامبر
 ۱۹۴۷ ، ۲۱۲۲ رای آورد ، در حالیکه حوزه ای که او را " انتخاب کرد " —
 تنها ۱۶۱۷ رای دهنده داشت ! ابلهی محض چنین اتفاقی زمانی —
 کمال خرد رسد که روز بعد پراودا چنین توضیح وقیحانه‌ای را در این مورد
 درج میکند : " آرای اضافی توسط شهروندانی که در همسایگی این حوزه
 زندگی میکنند به صندوق ریخته شد تا بدینسان فرصتی یابند که قدرشناسی
 خود را نسبت به رهبرشان ابراز دارند . ۵۲۰۰

البته ، معمولاً ، با دقت فراوان ترتیباتی اتخاذ میگردد که شواهد
 بسیار کمی از تقلبها بجای میماند . اما در این مورد شواهد دیگری نیز
 در دست است . مانند فراندوم لیتوانی **Lithuania** در ۱۲ ژوئیه
 ۱۹۴۰ ، به منظور پیشنهاد الحاق لیتوانی به شوروی ، خبرگزاری تاس در
 مسکو اطلاع نداشت که مسئولین محلی تصمیم گرفته اند تا زمان انجام فراندوم
 را دو روز دیگر تعدید نمایند ، در نتیجه مسکو ، نتایج را پس از نخستین
 روز فراندوم اعلام کرد . در حالیکه آرا هنوز تا روز بعد شمرده نشده بود و
 " تصادفاً " نتایج دقیقاً برابر بودند با آنچه که اعلام شده بود : " ایستادن
 خطای اسف انگیزی بود که روزنامه‌ای در لندن نتایج رسمی را بیست و چهار
 ساعت پیش از آنکه رای گیری بطور رسمی پایان یابد از طریق خبرگزاری شوروی
 انتشار داد . ۵۳۰۰

مقررات انتخابات تصریح میکند که هرگونه دخالت در امر حق رای دادن
 شهروندان قابل مجازات است . اما ، برای نمونه در فاصله ثبت نام کاندیداها
 و انتخابات برای شورای عالی در دسامبر ۱۹۳۷ ، ۳۷ کاندید — که در
 میان آنان دو عضو دفتر سیاسی ، کوسیور **Kossior** و چوبار **Chubar**
 بودند — موقوفه الاثر شدند و دیگران جایگزین آنان گردیدند . —
 توضیحی در این مورد به رای دهندگان داده نشد و هیچکس نیز اجازه
 رسیدگی به این موضوع را نداشت .

پانزده روز پیش از انتخابات ، خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز در مسکو

ترکیب و افراد شورای عالی آینده را پیش بینی و به روزنامه خود چنین گزارش کرد که این شورا شامل ۲۴۶ نفر از مقامات عالی‌رتبه حزب ، ۳۶۵ نفر از مقامات نظامی و غیر نظامی ، ۷۸ نفر از نمایندگان روشنفکران ، ۱۳۱ نفر از استاد کاران و ۲۲۳ نفر از اعضای کولخوز خواهد بود و اسامی آنان را نیز ذکر کرد . ۵۴ بجز ۳۷ نفری که در آخرین لحظات دستگیر شدند ، پیش بینی این خبرنگار کاملاً مطابق با نتایج واقعی بود . چگونه ممکن است چنین اتفاقی در انتخاباتی که در آن تقلب نشده باشد بوقوع بپیوندد ؟

حزب

از آنجا که حزب کمونیست شوروی ، حزب دولت است ، تحلیل ساختار ، ترکیب و عملکرد آن باید همراه با تحلیل ماشین دولتی باشد . پیش از تحلیل عملکرد حزب ، از زمانیکه استالین زمام امور را بدست گرفت ، مهم است که در برابر شکل یکپارچه و یک تازی کنونی حزب ، شکل دموکراتیک عملکرد حزب را در دوران پیش از پیشرفت دیوان سالاری نشان دهیم .

حزب بلشویک ، هرگز یک حزب یکپارچه و یک تاز نبود و از چنین مشخصاتی بری بود . دموکراسی درونی اهمیت بسزائی در زندگی حزب داشت . اما بنا به انگیزه هائی ، چنین حقایقی از صفحات نشریات بسیاری زودوده شده است .

لذا ، حائز اهمیت فراوان است تا موقتاً از موضوع اصلی منحرف نریسم و صفحاتی را به این موضوع اختصاص دهیم و به نمونه هائی که نشان دهنده دموکراسی درون حزبی در دوران پیش از استالین است اشاره کنیم .

این موضوع را با چند نمونه از دوران پیش از انقلاب اکتبر آغاز میکنیم . در سال ۱۹۰۷ ، پس از آخرین شکست انقلاب ، حزب متحد — بحرانی شد که در ارتباط با چگونگی برخورد حزب به انتخابات دیومای تزار بود . در سومین کنفرانس حزب کارگران سوسیال دمکرات روسیه (در ژوئیه ۱۹۰۷) که در آن بلشویکها و منشویکها هر دو شرکت داشتند ، شرایط

استثنائی بوجود آمد : همه نمایندگان بلشویک بجز شخص لنین به تحریم انتخابات دوما رای موافق دادند . اما لنین با منشویکها هم رای بود . ۵۵
سه سال پس از آن تاریخ ، پلنوم کمیته مرکزی بلشویکها تصویب نامه‌ای را گذراند مبنی بر اتحاد با منشویکها ، اما تنها صد ای مخالف متعلق به لنین بود . ۵۶

هنگامیکه جنگهای ۱۸-۱۹۱۴ آغاز گردید ، هیچیک از شاخه‌های حزب موضع شکست طلبی انقلابی را که لنین از آن دفاع میکرد ، انتخاب نکردند . ۵۷
و در محاکمه برخی از رهبران بلشویک در ۱۹۱۵ ، گامنوف و دو نماینده بلشویک دوما موضع شکست انقلابی را که لنین اتخاذ کرده بود رد کردند . ۵۸
پس از انقلاب فوریه کاملاً بدیهی بود که اکثریت رهبران حزب معتقد بیک دولت شورائی انقلابی نبودند بلکه از دولت ائتلافی موقت پشتیبانی میکردند . جناح بلشویک در تاریخ ۲ مارس ۱۹۱۷ ، ۴۰ عضو در شورای پتروگراد داشت . اما هنگامیکه تصویب نامه انتقال قدرت به دولت ائتلافی بورژوائی به رای گذاشته شد فقط ۱۹ نفر به آن رای مخالف دادند . ۵۹
جلسه کمیته پتروگراد حزب (۵ مارس ۱۹۱۷) تصویب نامه‌ای به پشتیبانی از یک دولت شورائی انقلابی ، تنها یک رای آورد . ۶۰
پراودا که در آن زمان استالین سردبیر آن بود موضعی داشت که بهیچوجه نمی توان آن را انقلابی خواند . زیرا قاطعانه پشتیبانی خود را از دولت موقت تا آنجا که در برابر ارتجاع و ضد انقلاب مبارزه میکند اعلام داشت . ۶۱

بار دیگر ، هنگامیکه لنین در ۳ آوریل ۱۹۱۷ به شوروی بازگشت و "تزه‌های آوریل" معروف خود را انتشار داد — رهنمودی روشن برای حزب بسوی انقلاب اکبر — برای مدتی در اقلیت کوچکی در حزب خود قرار داشت . نظر پراودا در باره "تزه‌های آوریل" این بود که این "نظر شخصی لنین" و کاملاً "غیر قابل قبول" است . ۶۲
در جلسهای از کمیته پتروگراد حزب که در ۸ آوریل ۱۹۱۷ برگزار شد ، "تزه‌ها" فقط ۲ رای آورد . در حالیکه ۱۳ نفر رای مخالف به آن دادند و یک نفر رای ممتنع . ۶۳
در کنفرانس حزب که در ۲۲-۱۴ آوریل برگزار شد ، "تزه‌ها" اکثریت آرا را بدست آورد : یعنی ۷۱ موافق ، ۳۹ مخالف و ۸ ممتنع . ۶۴

هسین کنفرانس در مورد این مسئله بسیار مهم که آیا حزب باید در کنفرانس پیشنهاد شده در استکھلم از طرف احزاب سوسیالیست شرکت کند یا خیر ،
لنین را شکست داد . و در مخالفت با نظر او ، تصمیم گرفته شد که در آن
کنفرانس شرکت کامل داشته باشند . ۶۵

بار دیگر ، در ۱۴ سپتامبر ، کرنسکی يك "کنفرانس دموکراتیک"
تشکیل داد و لنین شدیداً در تحریم کردن آن سخن گفت و کمیته مرکزی با
۹ رای در مقابل ۸ رای آنرا تحریم کرد و از آنجا که آراء تقریباً مساوی بودند ،
آخرین تصمیم بعهدہ کنفرانس حزب گزارده شد که از جناح بلشویک در کنفرانس
تشکیل میشد و این جلسه با ۷۷ رای در برابر ۵۰ رای تصمیم به تحریم نکردن
آن گرفت . ۶۶

هنگامیکه مهمترین مسئله ، یعنی مسئله قیام اکتبر ، موضوع روز بود ،
یکبار دیگر رهبری حزب شدت با یکدیگر مخالف بودند : يك جناح قوی به
رهبری زینوویف ، Zinoviev کامنوف Kamenov رایکوف Rykov
پیاتاکوف Piatakov میلیوتین Miliutin و نوگین Nogin
مخالف قیام بودند . با اینحال هنگامیکه دفتر سیاسی توسط کمیته مرکزی
انتخاب شد ، نه زینوویف نه کامنوف از آن مستثنی نگشتند . و پس از
بدست آوردن قدرت نیز ، اختلاف نظر در رهبری حزب بهمان شدت پیشین
ادامه داشت . چند روز پس از انقلاب ، تعدادی از اعضای رهبری درخواست
ائتلاف با احزاب سوسیالیست دیگر را کردند . از میان کسانی که اصرار مبرم به
این نظریه داشتند رایکوف ، کمیسر مردمی امور داخلی ، میلیوتین کمیسر
مردمی امور کشاورزی ، نوگین ، کمیسر مردمی صنایع و تجارت ، لونا چارسکی
Lunacharsky ، کمیسر مردمی امور آموزشی ، شلیاپینکوف ،
Shliapnikov ، کمیسر مردمی کار ، کامنوف ، رئیس جمهور
و زینوویف بودند . و آنها تا پای استعفا از کابینه نیز پیش رفتند و بدین سان
لنین و طرفداران او را مجبور کردند تا مذاکره با احزاب دیگر را شروع کنند . ۶۷
(البته این مذاکرات از هم پاشیده شد زیرا منشریکها اصرار داشتند که
لنین و تروتسکی از دولت ائتلافی مستثنی گردند) . ۶۸

در مورد برگزاری انتخابات و یا به تعویق انداختن آن برای جلوگیری

موسسان (در دسامبر ۱۹۱۷) لنین دو باره خود را در کمیته مرکزی د ر اقلیت یافت و بر خلاف توصیه او انتخابات صورت گرفت . ۶۹ پس از آن ، دو باره نظر او در باره مذاکرات صلح با آلمان در برست - لیتوفسک با شکست مواجه شد . نظر او صلح بیدرنک بود . اما در جلسه ای مرکب از کمیته مرکزی و کارگران فعال در تاریخ ۲۱ ژانویه ۱۹۱۸ ، پیشنهاد او تنها ۱۵ رای آورد و پیشنهاد بوخارین مبنی بر " جنگ انقلابی " ۳۲ رای و پیشنهاد تروتسکی مبنی بر " نه صلح و نه جنگ " ۱۶ رای آوردند . ۷۰ و روز بعد ، در جلسه دیگر کمیته مرکزی ، لنین دو باره با شکست روبرو شد . اما او سرانجام در اثر فشار وقایع موفق شد تا اکثریت اعضای کمیته مرکزی را در مورد نظریاتش قانع کند و در جلسه کمیته مرکزی در ۲۴ فوریه پیشنهاد صلح او با ۷ رای موافق و ۴ رای مخالف و ۴ رای ممتنع مورد قبول واقع گردید . ۷۱

تصور جزو یکپارچه که با چنان پشتکاری چه پیش ، چه پس از انقلاب به حزب بلشویک نسبت داده میشود پس از بررسی این حقایق از میان میرود . و البته پس از جندی چنین جری ایجاد گردید .

برای مدتی طولانی ، مهمترین ارگان حزب ، کنگره بود . لنین برای نمونه اعلام کرد : " کنگره . . . مسئول ترین گردهمایی حزب و جمهور ی است . ۷۲ اما با پیشرفت قدرت دیوانسالاری ، بشدت اهمیت خود را از دست داد . قوانین حزبی ۱۹۱۹ ، ۱۹۲۲ و ۱۹۲۵ (به ترتیب توانیسن ۲۰ ، ۲۰ ، ۲۱) تصریح کردند که کنگره ها سالیانه برگزار شوند . ۷۳

و تا چهاردهمین کنگره (در ۱۹۲۵) این تصمیم پا برجا بود . اما از آن پس این جلسات بسیار بندرت برگزار شدند ، کنگره دیگر دو سال پس از آن برگزار شد ، بین این کنگره و شانزدهمین کنگره (در سال ۱۹۳۰) دو سال و نیم و بین کنگره ۱۶ و ۱۷ (در ۱۹۳۴) سه سال و نیم سپری شد ، این کنگره قوانین جدیدی اعلام کرد که طبق آن برگزاری کنگره نباید " کمتر از سه سال یکبار " باشد (قانون ۲۷) . ۷۴

اما حتی همین قانون هم هرگز به مورد اجرا گذاشته نشد . پنج سال بین هفدهمین و هیجدهمین کنگره (۱۹۳۹) سپری شد ، و سپس بین هیجدهمین و نوزدهمین کنگره (۱۹۵۲) فاصله بسیار زیادی به مدت

بنابر قوانین حزب ، کمیته مرکزی باید کنفرانس های حزب را در بین کنگره ها و بر طبق مقرراتی که در هجدهمین کنگره اتخاذ شد و هنوز نیز رسماً قابل اجرا هستند باید "نه کمتر از سالی یکبار" تشکیل شود . از ۱۹۱۹ به بعد ، کنفرانسها در ۱۹۱۹ ، ۱۹۲۰ ، ۱۹۲۱ (دوبار) ، ۱۹۲۳ ، ۱۹۲۴ ، ۱۹۲۵ ، ۱۹۲۶ ، ۱۹۲۹ ، ۱۹۳۲ ، ۱۹۳۴ و آخرین آن در ۱۹۴۱ تشکیل شدند .

کنگره ، کمیته مرکزی را به عنوان ارگان رهبری حزب انتخاب میکند و کمیته مرکزی رسماً در مقابل کنگره حزب مسئول است ، اما هنگامیکه کنگره پیش از ۱۳ سال تشکیل نمیشود . این قانون نمیتواند چیزی بیش از یک قانونسازنده باشد .

کمیته مرکزی ، رسماً دفتر سیاسی را انتخاب میکند و بدین سان دفتر سیاسی در مقابل کمیته مرکزی مسئول است . اما در حقیقت ، کمیته مرکزی کاملاً وابسته به دفتر سیاسی است .

اگر کمیته مرکزی واقعاً دارای اختیارات مهمی در حزب بود ، اخراج و یا آزار اکثریت اعضا — یعنی بیش از سه چهارم اعضا — بعینسوزان "دشمنان خلق" غیر ممکن میگردد . چنانچه آنان بین هفدهمین و هیجدهمین کنگره به اخراج و آزار آن اعضا پرداختند . تنها ۱۶ نفر از ۷۱ نفر عضو کمیته مرکزی که در ۱۹۳۴ انتخاب شده بودند در فهرست اعضای کمیته مرکزی انتخاب شده در ۵ سال بعد بودند و از ۶۸ عضو کاندید — تنها ۸ نفر از آنان در فهرست دیده میشد .

دفتر سیاسی که ۱۳ یا ۱۴ عضو دارد ، دبیرخانه ای انتخاب میکند که در رأس آن دبیر کل قرار دارد . استالین برای مدت ۳۰ سال چنین مقامی را حفظ کرد . و پس از مرگ استالین ، ساختار اداره امور پیچیده تسریم شده است . اگرچه بنظر هنگام گورکی . م . مالنکوف **G.M. Malenkov** جانشین استالین است ، شغل دبیر کلی به شخصی دیگری بنام نیکیتا . خروشچف **N.S. Khrushchev** داده شد . و

کاملاً بدیهی است که خروشچف بالاترین قدرت است .

برتری دیوانسالاری در این حقیقت نمایان میگردد که دبیرکل که در اصل تنها عامل اجرای خواسته‌های کمیته مرکزی بود در تحت حکومت استالین بصورت چنان قادر مطلق و اداره کننده قدرت عظیمتری درآمد که هرگز هیچ تزاری جرئت نداشت چنین قدرتی را بخواب ببیند .

برای نمونه ، لنین ، هرگز ، عضو دبیرخانه نبود . در دوران او ، دبیرخانه حزب شامل رهبران مشهور حزب نمیگردد . برای نمونه درست پیش از ورود استالین (۱۹۲۲) دبیرخانه ترکیب میشد از مولوتوف **Molotov** و یا روسلاوسکی **Yaroslavsky** و میخائیلوف **Mikhailov** که هیچیک از آنان را نمی توان بعنوان مهمترین رهبران بلشویک تلقی کرد . تنها با سنگربندی دیوانسالاری و ساختن یک سلسله مراتب حزبی که از بالا تسلط دارد ، مقام دبیرکلی تا این حد مهم گردید .

بررسی دقیق تغییرات در ترکیب اجتماعی حزب از سال ۱۹۳۰ غیبه — — — — — ممکن گشته و از آن سال تاکنون انتشار اطلاعاتی در این زمینه ممنوع گردیده است . (حذف چنین اطلاعاتی خود بسیار قابل توجه است) . اما — — — — — هنوز ، با توجه به سطح تحصیلات اعضای حزب ، میتوان نشانه‌هایی از ترکیب اجتماعی حزب بدست آورد .

در شوروی از هر بیست جوان تنها یکی دوران دبیرستان را بپایان میرساند ، چه رسد به دانشگاه* اما از میان ۸۵۲ / ۵۸۸ / ۱ نفر اعضای حزب در سال ۱۹۳۹ ۱۲۷۰۰۰ نفر دارای تحصیلات دانشگاهی بودند ، این رقم را با ۹۰۰۰ نفر در ۱۹۳۴ و ۸۳۹۶ نفر در ۱۹۲۷ مقایسه کنید . و در همان سال ۳۳۵۰۰۰ نفر دارای تحصیلات متوسطه بودند که این رقم را میتوان با ۱۱۰۰۰۰ نفر در ۱۹۳۴ و ۸۴۱۱۱ نفر در ۱۹۲۷ مقایسه کرد . ۷۶٪ درکنگره حزب در سال ۱۹۲۴ ، ۵ / ۶ درصد نمایندگان — — — — — که حق رای داشتند دارای تحصیلات دانشگاهی بودند ، اما این رقم در ۱۹۳۰ به ۲ / ۷ درصد ، در ۱۹۳۴ به در حدود ۱۰ درصد و در ۱۹۳۹ به ۵ / ۳۱ درصد افزایش پیدا کرد . درکنفرانس حزب در سال ۱۹۴۱ این رقم به ۸ / ۴۱ درصد رسید . درصد نمایندگان که — — — — — دارای

* توجه کنید به فصل اول که در این باره به تفصیل نوشته شده است .

تحصیلات متوسطه بودند: در ۱۹۲۴، ۹/۱۷ درصد، در ۱۹۳۰، ۷/۱۵ درصد، در ۱۹۳۴، در حدود ۳۱ درصد، در ۱۹۳۹، ۵/۲۲ درصد و در ۱۹۴۱، ۱/۲۹ درصد بود (و این ارقام شامل آن کسانی هم که تحصیلات دانشگاهی خود را به پایان نرسانیده‌اند می‌شود). ۷۷

بدینسان (اگر این دو رقم را بیکدیگر بیافزائیم) نسبت تعیندگانی که در این طبقه‌بندی در شمار "روشنفکران شروری" قرار می‌گرفتند: در ۱۹۲۴، ۴/۲۴ درصد، در ۱۹۳۰، ۹/۲۲ درصد، در ۱۹۳۹، ۵۴ درصد و در ۱۹۴۱، ۹/۷۰ درصد بود. و در کنگره ۱۹۳۴، ۴۱ درصد نمایندگان صاحب‌رای دارای تحصیلات دانشگاهی و متوسطه و تنها ۳/۹ درصد از میان کارگران صنعتی و کشاورزی بودند. درصد کارگران صنعتی و کشاورزی در سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۱ باید از اینهم بسیار کمتر شده باشد.

در مورد کومسومول (Komsomol) سازمان جوانان حزب کمونیست (مترجم) دبیران، ن. ا. میخائیلوف N.A. Mikhailov چنین گفت: "در حال حاضر، بیش از نیمی از دبیران کمیته‌های ایالتی، منطقه‌ای و کمیته‌های مرکزی جمهوریهای متحده دارای تحصیلات عالی کامل یا ناقص و دبیران دیگر دارای تحصیلات متوسطه هستند. در میان دبیران کمیته‌های ناحیه‌ای کومسومول، ۶۷ درصد دارای تحصیلات متوسطه و بالا عالی هستند." (پراودا، ۳۰ مارس ۱۹۴۹).

بعلاوه، (از میان کارگران ساده، در کنگره‌های حزب تعداد قابل توجهی استخوان‌بیت بودند. در زمان جنگ، هنگامیکه تعداد اعضای حزب از ۵/۲ میلیون به ۶ میلیون افزایش یافت، ۴۷ درصد همه کاندیداهائی که مورد قبول واقع شدند دارای تحصیلات متوسطه و یا عالی بودند. ۷۸ در اول ژانویه ۱۹۴۷، از میان ۶ میلیون عضو و کاندید، ۴۰۰/۰۰۰ نفر دارای تحصیلات دانشگاهی بودند، ۱/۳۰۰/۰۰۰ نفر رشته‌ای را در دبیرستان به پایان رسانیده، و ۱/۵۰۰/۰۰۰ نفر دارای تحصیلات متوسطه ناتمام بودند. ۷۹

اطلاعات محلی در باره پایه اجتماعی تازه واردین به حزب نیز نشان دهنده همان روند است. برای نمونه، در طی سال ۱۹۴۱ و دو ماه اول ۱۹۴۲،

در منطقه چلیابینسک Cheliabinsk از میان کسانی که به عضویت آزمایشی انتخاب شدند ، ۶۰۰ نفر کارگر ، ۲۸۹ نفر اعضای کولخوز و ۲۰۳۵ نفر "کارمندان یقه سفید" بودند و در همان سال ، کسانی که این دوره آزمایشی را با موفقیت گذراندند و به عضویت کامل حزب درآمدند ، ۹۰۹ نفر کارگر ، ۳۹۹ نفر اعضای کولخوز و ۳۵۱۵ نفر "کارمندان یقه سفید" بودند . بدینسان بیش از ۷۰ درصد از کاندیداها و اعضای جدید را "کارمندان یقه سفید" تشکیل میدادند .^{۸۰}

در ۱۹۲۳ تنها ۲۹ درصد از مدیران کارخانه‌ها عضو حزب بودند . در سال ۱۹۲۵ با پیروزی نسبی جناح استالین ۷/۷۳ درصد از اعضای هیئت مدیره تراست‌ها ، ۵/۸۱ درصد از هیئت مدیره های سندیکاها و ۹۵ درصد از مدیران کارخانه های بزرگ عضو حزب بودند . در ۱۹۲۷ این ارقام مشابه به ترتیب به ۱/۷۵ درصد ، ۹/۸۲ درصد و ۹/۹۶ درصد تبدیل گشتند .^{۸۱} در ۱۹۳۶ بین ۵/۹۷ درصد تا ۱/۹۹ درصد این افراد اعضای حزب بودند .^{۸۲}

در ۱۹۲۰ ، ۵/۱۰ درصد از فرماندهان ارتش سرخ اعضای حزب بودند ، اما این رقم در ۱۹۲۴ به ۶/۳۰ درصد و در ۱۹۲۹ به ۱/۵۱ درصد رسید ،^{۸۳} و اگر اعضای کومسومول را نیز به آن بیافزائیم ، این رقم در سال ۱۹۳۳ به ۸/۷۱ درصد میرسد .^{۸۴} وشکی نیست که امروزه آنان اعضای حزب هستند .

اگر در نظر بگیریم که در ژانویه ۱۹۳۷ ، تعداد مدیریت ۰۰۰/۷۵۱/۱ نفر بود ،^{۸۵} و دست کم $\frac{۹}{۱۰}$ آنان اعضای حزب بودند ، کاملاً بدیهه‌ای است که از میان مردمی که متعلق به این طبقه نبودند تنها تعداد بسیار کمی در حزب عضویت داشتند زیرا جمع تعداد اعضای حزب کاندیداها تنها در حدود ۵/۲ میلیون نفر بود . هیچ رقم دقیقی برای سال ۱۹۳۷ در اختیار نداریم اما تعداد اعضای حزب در ۱۹۳۴ و ۱۹۳۹ ، به ترتیب ۰۰۰/۸۰۷/۲ و ۰۰۰/۴۷۷/۲ نفر بوده است .

از نمونه هایی مانند کارخانه ماشین سازی پرسنیا **Presnia** در مسکو نیز میتوان برآورد مشابهی نمود . از ۸۱۳۰۰ نفر کارکنان این کارخانه

تنها ۱۱۹ نفر عضو حزب بودند و از این عده بیش از صد نفر کارمند و تنها در حدود يك دوجین آنان از کارگران ساده بودند. ۸۶۰ چنین نسبتی بدون شك در مورد بسیاری از کارخانه ها صحت دارد.

به موازات تغییر ترکیب اجتماعی اعضای حزب، حذف گارد قدیمی حزب نیز عملی گردید. از ۸۵۲/۵۸۸/۱ عضو حزب در اول مارس ۱۹۳۹، تنها ۱/۳ درصد آنها اعضای حزب از زمان انقلاب ۱۹۱۷ و ۸/۳ درصد اعضای سال ۱۹۲۰ که پایان جنگ داخلی است، بودند. ۸۷۰ در پایان هیجدهمین کنگره در واقع تأیید گردید که ۷۰ درصد اعضای حزب از سال ۱۹۲۹ به بعد به عضویت حزب در آمده اند. درست پیش از انقلاب فوریه، اعضای حزب ۲۳/۶۰۰ نفر، در اوت ۱۹۱۷ ۲۰۰/۰۰۰ نفر و در مارس ۱۹۲۱ ۷۳۰/۰۰۰ نفر بودند. ۸۸۰ بدینسان، بدیهی است که در ۱۹۳۹ تنها در حدود يك چهارم هم اعضای ۱۹۱۷ و در حدود يك ششم اعضای ۱۹۲۰ هنوز در حزب بودند.

مرگ طبیعی، توجیهی برای نابود شدن گارد قدیم و آن هم در چنان سطح وسیعی نمی تواند باشد. زیرا اکثریت اعضای حزب در ۱۹۱۷ و ۱۹۲۰ بسیار جوان بودند. حتی در ۱۹۲۷ ۵۳/۸۰ درصد از اعضای حزب کمتر از ۲۹ سال داشتند، ۳۲ درصد از آنان بین ۳۰ و ۳۹ سال ۱۱/۴ درصد بین ۴۰ و ۴۹ سال و تنها ۲/۸ درصد بیش از ۵۰ سال عمر داشتند. ۸۹۰

حقایق پیششار دیگری، نشان دهنده این واقعیت است که چگونه و تا چه حد استالین به کشتار رهبران حزب بلشویک پرداخت.

اولین دفتر سیاسی در دهم اکتبر ۱۹۱۷ (هنوز این نام را نداشت)

از لنین، تروتسکی، زینوویف، **Zinoviev**، کامنوف **Kamenov**، سوکولینکوف **Sokolonikov**، بونوف **Bubnov** و استالین^{۹۰} تشکیل میشد. در ۱۹۱۸ بوخارین نیز به آنان پیوست. در ۱۹۲۰ پروبرازنسکی **Preobrazhensky** و سربریاکوف **Serebriakov** هم به آنان پیوستند. اما یکسال پس از آن زینوویف و تامسکی **Tomsky** جایگزین آنان شدند و در ۱۹۲۳ رایکوف **Rykov** جایگزین بوخارین شد. ۹۱۰